



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

نواخیز

رشد

مأمانمی آموزشی-تحلیلی و اطلاع رسانی • برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان • دوره ی سی و سوم • اردیبهشت ۱۳۹۶
شماره ی پی دی پی ۲۸۸ • ۳۲ صفحه • ۸۰۰۰ ریال • www.roshdmag.ir

روز هفتم مبارک



پیام خدا



۱ روز قدردانی
۲ گوناگون

۳ نقاشی لبخند ۴ بعضی روزهای اردیبهشت

۵ سفره‌ی نو ۶ یخچال‌تر ترش

۸ کی پیژامه گم کرده

۱۰ احتیاط کن ۱۱ پشیمان می‌شوم

۱۲ نی سیب‌زمینی را سوراخ می‌کند

۱۳ بدو توی خانه ۱۴ شعر

۱۶ بزرگ‌ترین گوشت‌خوار ایران

۱۸ لطیفه/معرفی کتاب ۲۰ آسیاب

۲۲ او می‌آید ۲۳ عکس تکی

۲۴ بستنی بخور، کاردستی بساز

۲۶ کلاغ کوچولو و دوستش ۲۸ اول

۳۰ سرگرمی ۳۱ ایست



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

♦ مدیرعاملی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
♦ برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
♦ دوره‌ی سی‌وسوم اردیبهشت ۱۳۹۶ ♦ شماره‌ی پی‌درپی ۲۸۸
♦ شناسه: ۸۸۴۹۰۲۳۱ ♦ تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸ ♦ نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
♦ شناسه: ۶۵۸۱-۱۵۸۷۵ ♦ صندوق پستی: ۶۵۸۱-۱۵۸۷۵
♦ نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

وبگاه: www.roshdmag.ir

پیمان‌نگار: noamooz@roshdmag.ir

♦ شما می‌توانید قضاها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
♦ نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵ ♦ تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
♦ شماره‌گان: ۱۹۳۰۰۰ ♦ نسخه چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

♦ مدیرمسئول: محمد ناصری
♦ سردبیر: افسانه موسوی گرمارودی
♦ مدیر داخلی: زهرا اسلامی
♦ طراح گرافیک: فریبا پندی
♦ عکاس: اعظم لاریجانی

♦ شورای برنامه‌ریزی:
مجید راستی، شهرام شفیعی، دکتر مهدی دوانی، محمد کرام‌الدینی، محبت‌اله همتی

♦ کارشناس داستان:
فاطمه دانه‌نادر، کارشناس تصویرگری:
فرهاد حسن‌زاده، مجید پورنعمانی،
عزت‌الله اوشی، کارگردان:
همدانی، مجید مرادی،
اصطفا همدانی



♦ کارشناسان مجله:
ناصر کشاورز، احمد طهماسبی،
محمد موسوی، اندیشه طهماسبی،
عزت‌الله اوشی، علی‌نجاتی،
روح‌الله‌نایی، مریم‌اله‌نمایی،
مریم‌الدینی



روز قدردانی

بعضی درس‌ها خیلی ساده و راحتند. بعضی‌ها هم خیلی ساده نیستند و وقت بیشتری از ما می‌گیرند. بچه‌ها گاهی یادشان می‌رود که معلم‌ها برای یاد دادن درس‌ها چه قدر زحمت می‌کشند و برای آن‌ها فرقی نمی‌کند که درس آن‌ها آسان است یا سخت. معلم‌های مهربان تلاش می‌کنند، همه‌ی بچه‌ها درس را به خوبی یاد بگیرند.

روز معلم روزی است که می‌توانیم به آن‌ها بگوییم چه قدر دوستشان داریم و به خاطر همه‌ی زحمتهایی که می‌کشند، از آن‌ها قدردانی کنیم.

افسانه موسوی گرمارودی

تصویر: گز. رضا مگنی



گوناگون

● سید محمد مهاجرانی

به این کودکان نگاه کن! یکی سفید پوست است و یکی سیاه پوست. یکی زرد است و یکی سرخ پوست. به آن ها نگاه کن! رنگ چشم هایشان را ببین! قهوه ای، آبی، سبز، عسلی، خاکستری و... چه چشم های رنگارنگی! موهایشان را ببین! سیاه، خرمایی، طلایی، صاف، فری و... چه موهای قشنگی! چه کسی این همه گوناگونی را آفریده است؟ چه کسی جز خدای خوب و مهربان؟!

خدا صورت ها را آفرید و
چه صورت های زیبایی!
(سوره تغابن، آیه ۳)

● تصویرگر: شیدا ضیایی

نقاش لبخند

● مریم عابدی

خدا هر آدمی را
به شکلی آفریده
برایش مثل پسته
لب خندان کشیده

حدود هفت میلیارد
نمونه کار دارد
که آن را توی دنیا
به اجرا می گذارد

بدون هیچ الگو
کشیده طرح لبخند
هزاران آفرین بر
خداوند هنرمند!

موسیقی: دکتر محسنی



بعضی روزهای اردیبهشت

۱۱ اردیبهشت، ولادت حضرت ابوالفضل العباس (س) و روز جانباز
روز میلاد حضرت ابوالفضل (س) را «روز جانباز» نامیده‌اند. چرا که ایشان در جنگ دست خود را از دست داد.



۱۲ اردیبهشت، ولادت امام سجاد (ع)، شهادت استاد مطهری، روز معلم
چه قدر خوب است که با نوشتن یک نامه از زحمات معلم تشکر کنی. امام سجاد (ع) درباره‌ی حقّ معلم سخنان زیبایی دارند.

تصویرگر: حدیثه قربان



۲۲ اردیبهشت، (نیمه‌ی شعبان) ولادت حضرت مهدی (عج)
مردم در این روز جشن می‌گیرند تا علاقه‌ی خود را به امام زمانشان نشان بدهند؛ به کسی که با آمدنش جهان را از ظلم و خرابی نجات می‌دهد.

● علی باباجانی



۱ اردیبهشت، روز بزرگداشت سعدی و ۲۵ اردیبهشت روز بزرگداشت فردوسی است.

کشور ما، ایران، به داشتن این شاعران بزرگ افتخار می‌کند. آن‌ها با اشعار خوب خود، فرهنگ کشورمان را به نسل‌های بعد و جهان معرفی کردند.



۳ اردیبهشت، شهادت امام موسی کاظم (ع)
ایشان می‌فرمایند: «با کسی شوخی بی‌مورد نکنید؛ چون نور ایمان را کم می‌کند.»

۵ اردیبهشت مبعث حضرت رسول اکرم (ص)

در این روز فرشته‌ای به نام جبرئیل از طرف خداوند، برای حضرت محمد (ص) پیام آورد که او از این به بعد پیامبر خداست.



۱۰ اردیبهشت، ولادت امام حسین (ع) و روز ملی خلیج فارس
* امام حسین (ع)، برای پاسداری از دین خداوند تا پای جان ایستادگی کرد. به همین خاطر این روز را روز «پاسدار» هم نامیده‌اند.
* کشور ما ایران خیلی بزرگ است. در شمال آن دریای خزر و در جنوب آن خلیج فارس قرار دارد.



سفره‌ی نو

• کلر ژوبرت

کردند و گفتند: «نان و پنیر هم شد غذا؟ نه! نه! شما بفرمایید!» و هیچ کس نیامد. پیرمرد سفره‌ی نان و پنیرش را توی زنبیل گذاشت و رفت.

توی پارک ته کوچه، سفره‌اش را روی چمن‌ها پهن کرد. آن‌جا هیچ کس ناز نکرد؛ نه دخترک گل فروش؛ نه پسرک واکسی؛ نه باغبان پیر و نه جوان بادکنک فروش. همه دور تا دور سفره نشستند؛ هم یک دل سیر نان و پنیر خوردند، هم دل پیرمرد را شاد کردند. گنجشک‌ها هم دسته‌دسته آمدند و همراهی‌شان کردند.

یک روز جمعه سر ظهر، پیرمرد یک سفره‌ی نو ته کشو پیدا کرد. با خودش گفت: «چه طور است به جای این که عجله‌ای ناهار بخورم، مثل آن روزها سر سفره بنشینم؟»

پیرمرد با شادی سفره‌اش را پهن کرد؛ ولی دلش گرفت، چون سفره برای یک نفر، خیلی بزرگ بود. پیرمرد نان و پنیر سفره را زیاد کرد و از بالا تا پایین، در خانه‌ی تک‌تک همسایه‌های ساختمان رازد.

پسرهای دانشجو، خانواده‌ی پر از بچه‌های شیطان، پیرمرد و پیرزن غرغرو... ولی همه قیافه گرفتند و ناز

۱ **اولش:** یخچال نبود. اگر می خواستند خوراکی ها را سرد کنند، دور آن ها را با برف و یخ می پوشاندند.



یک ساعت بعد



۳۰ **بعدترش:** گودال‌های عمیق‌تری می‌کنند و یخ‌های تکه تکه شده را توی آن‌ها می‌گذاشتند. اطراف گودال‌ها هم دیوارهایی بلند می‌ساختند تا گرما به راحتی وارد یخ‌ها نشود.



۴ بعد تر ترش: در زیر زمین خانه‌ها جای بزرگی را درست می‌کردند. آن وقت خوراکی‌هایی را که می‌خواستند خنک بماند و خراب نشود، در آن‌جا پنهان می‌کردند. چون زیر زمین‌ها، بسیار خنک بودند.



❖ **بعد تر تر ترش:** یخچال‌های خانگی دیگری درست شد که با نفت کار می‌کردند؛ یعنی در مخزن یخچال، نفت می‌ریختند و شعله‌ی آتشی روشن می‌شد و می‌توانست یخچال را خنک کند.

❖ **بعد تر تر ترش:** جعبه‌ها و کمد‌های بزرگ چوبی را ساختند؛ اما جنس داخل این کمد‌ها فلزی بود تا سرما بیرون نرود. یخ‌ها را توی این یخچال‌ها و خوراکی‌ها را هم کنار آن‌ها می‌گذاشتند.



❖ **بعد تر تر تر تر ترش:** یخچال‌ها امکانات بیشتر داشتند؛ مثل فریزر، آب سردکن، یخ‌ساز و...

❖ **بعد تر تر تر تر ترش:** یخچال‌هایی ساخته شد که با برق روشن می‌شدند. پشت این یخچال‌ها لوله‌های پیچ‌درپیچی بود و داخل آن‌ها گاز بود. این گازها کاری می‌کردند تا داخل یخچال خنک بشود.



❖ **۹: الان:** یخچال‌های بسیار پیشرفته‌ای تولید شده که به گوشی همراه وصل می‌شوند. این یخچال‌های جدید می‌توانند با گوشی همراه تعمیرکار ارتباط برقرار کنند و اشکال فنی خود را اعلام کنند. بعد تعمیرکار، صاحب یخچال را راهنمایی می‌کند که چگونه ایراد یخچال را برطرف کند.

به نظر تو بعداً یخچال‌ها چه شکلی می‌شوند و چه کارهایی می‌توانند انجام دهند؟ اول بنویس. بعد، شکلش را نقاشی کن و برای رشد نوآموز بفرست.





کی پیژامه گم کرده

باد پیچ پیچی، یک پیژامه پیدا کرد. راه افتاد این طرف و آن طرف. داد زد: «کی پیژامه گم کرده؟»
کلاغ جلو آمد. گفت: «کاشکی مال من بود! بده پیوشم ببینم چه جوری می شوم!»
باد، پیژامه را به کلاغ داد.



باد پیچ پیچی گفت: «خیلی برایت بزرگ است. باید بروم صاحبش را پیدا کنم.»
راه افتاد. کلاغ هم دنبالش رفت.
- کی پیژامه گم کرده؟

مار از روی درخت سر خورد پایین. گفت: «کاشکی مال من بود! بده پیوشم، ببینم چه جوری می شوم!»
باد، پیژامه را به طرف مار گرفت.
کلاغ گفت: «تو که پانداری! پیژامه به دردت نمی خورد.»
باد پیچ پیچی راه افتاد.
- کی پیژامه گم کرده؟



کلاغ و مار هم دنبالش رفتند. روباه صدایش کرد: «آهای! بده من هم پیوشم. می خواهم ببینم چه جوری می شوم!»
باد، پیژامه را به روباه داد.
مار گفت: «تو چهارپایی! این فقط جای دوتا پا دارد.»
باد پیچ پیچی خسته شده بود. آرام تر راه افتاد. کلاغ و مار و روباه هم دنبالش رفتند.

- کی پیژامه گم کرده؟
 فیل از روبه‌رو آمد. گفت: «بده من هم امتحان کنم!»
 باد پیچ‌پیچی، پیژامه را به فیل داد.
 روباه گفت: «تو هم که مثل من، چهار تا دست و پا
 داری!»
 باد پیچ‌پیچی راه افتاد. کلاغ و مار و روباه و فیل
 هم دنبالش بودند.
 - کی پیژامه گم کرده؟



تصویر برگ: حریته قربان

خاله پیرزن در خانه‌اش را باز کرد. گفت: «وای! چه قدر
 دنبالش گشتم! این را برای نوه‌ام دوخته‌ام.»
 کلاغ و مار و روباه و فیل گفتند: «باد پیچ‌پیچی خیلی دنبال
 صاحبش گشت.»
 خاله پیرزن، پیژامه را گرفت و گفت: «همین جا استراحت
 کنید من یک کاری دارم: تمام که شد، برمی‌گردم.»

باد پیچ‌پیچی و کلاغ و مار
 و روباه و فیل دم خانه‌ی خاله
 پیرزن ماندند.
 خاله پیرزن که برگشت.
 برای همه‌شان یک هدیه
 آورده بود.



احتیاط کن

● علیرضا متولی

همیشه به ما می‌گویند: «احتیاط کن!» احتیاط کن یعنی کاری را انجام بده؛ اما مراقب باش! چون در بی‌احتیاطی همیشه خطر وجود دارد؛ مثلاً وقتی می‌گویند: «اگر می‌خواهی از این طرف خیابان به آن طرف خیابان بروی، احتیاط کن»، معنی‌اش این نیست که هیچ‌وقت از خیابان رد نشوی.

یا وقتی می‌گویند: «موقع بازی با وسایل پارک، احتیاط کن!» معنی‌اش این نیست که با وسایل پارک بازی نکنی. یا اگر می‌گویند: «موقع دویدن احتیاط کن!» معنی‌اش این نیست که هیچ‌وقت ندوی.

پس وقتی در خانه تنها هستی یا در یک کوچه‌ی خلوتی، همه‌ی غریبه‌ها ترسناک نیستند؛ اما باز هم باید احتیاط کنی.



● تصویرگر: گلنار ثروتیان



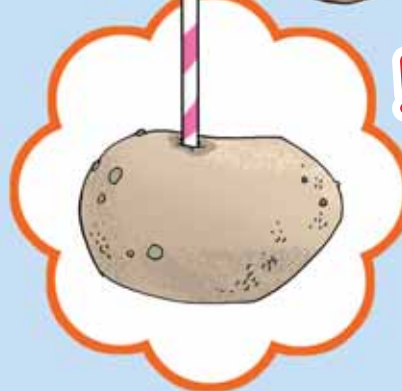
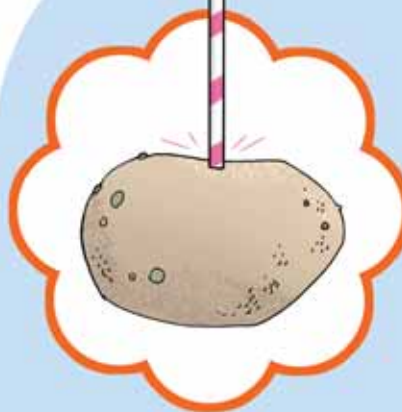
پشیمان می‌شوم

● غلامرضا حیدری ابهری

یک روز از دست خواهر کوچکم عصبانی شدم و سرش جیغ کشیدم. خواهرم خیلی گریه کرد. من هم از کارم پشیمان شدم. من فهمیدم، چند دقیقه، چند ساعت یا حتی چند روز بعد، از این‌که عصبانی شده بودم، پشیمان می‌شوم و خجالت می‌کشم. پس باید حواسم را جمع کنم تا کمتر عصبانی بشوم.

یک روز از دست خواهر کوچکم عصبانی شدم و سرش جیغ کشیدم. خواهرم خیلی گریه کرد. من هم از کارم پشیمان شدم. من فهمیدم، چند دقیقه، چند ساعت یا حتی چند روز بعد، از این‌که عصبانی شده بودم، پشیمان می‌شوم و خجالت می‌کشم. پس باید حواسم را جمع کنم تا کمتر عصبانی بشوم.





نی سیب زمینی را سوراخ می کند!

● مجید عمیق



وسایل مورد نیاز:

- نی نوشیدنی (یک عدد)
- سیب زمینی شسته (یک عدد)

* وقتی انگشت را بالای دهانه ی نی نگه می دارید، هوا نمی تواند از داخل آن خارج شود و مقاومت بدنه ی نی را بیشتر می کند و نی دیگر خم نمی شود.

فشار هوا همچنین: باعث می شود چتر باز، به آرامی بر روی زمین فرود بیاید یا هواپیما از روی زمین بلند شود.

با سر نی، ضربه ای به سیب زمینی بزنید. با این کار یا نی خم می شود یا پوست سیب زمینی را خیلی کم سوراخ می کند.

حالا انگشتان را بالای دهانه ی نی نگه دارید و دوباره بر سیب زمینی ضربه بزنید. این بار سیب زمینی به آسانی سوراخ می شود. چرا؟

بروتوی خانه

● سپیده حامدی



همراه دوستان دست‌ها را باز کنید. با فاصله و به شکل دایره بایستید. یکی از بچه‌ها وسط بایستد. هر یک از بچه‌ها با گچ دور خود یک دایره بکشد. این دایره‌ها خانه‌ی شما هستند. یکی از بچه‌ها با گفتن «خانه‌ها عوض» بازی را شروع کند. همه باید از خانه‌ی خود (دایره) خارج شوند و به خانه‌ی دیگری بروند. حالا باید آن کسی که وسط (بدون خانه) ایستاده، خودش را داخل یکی از خانه‌هایی که خالی شده، جا بدهد. بازی با آن کسی که بدون خانه می‌ماند، ادامه پیدا می‌کند.



ماه من

ناصر کشاورز

دیشب من از توی اتاقم
شعری برای ماه خواندم
خوابش نمی آمد، دوباره
یک قصه‌ی کوتاه خواندم

لبخند می زد گوش می کرد
من هم کتابم را نبستم
انگار مامان خودم شد
من روی پاهایش نشستم

لالایی ام داد و مرا برد
آرام روی ابر خواباند
هر چی که لالایی بلد بود
تا صبح توی خواب من خواند



تپ و تپ

طیبه شامانی

مامان من هر جای خانه
بوفه کمد یا میز چیده
او هر طرف آینه، گلدان
یا چیزهای ریز چیده

باید که من از بین آنها
پیدا کنم راه عبوری
تا این که تپ و تپ نیفتد
گلدان گل، فنجان و قوری

نزدیک بوفه ایستاده
هم قد من یک دانه کوزه
پرسیدم این جا خانه‌ی ماست
یا یک نمایشگاه و موزه؟

تصویرگر: افسانه صانعی

بزرگ‌ترین گوشت‌خوار ایران

• وحید پورافتخاری
• عکس: خبرگزاری مهر
(با تشکر از استاد اسماعیل کهرم)



این خرس قهوه‌ای در جنگل‌ها، علفزارهای بلند کوهستانی و درّه‌ها زندگی می‌کند؛ یعنی از خراسان شمالی تا آذربایجان و از آذربایجان تا لرستان و در خوزستان و فارس.

خرس‌ها شب‌گرد هستند؛ یعنی روزها استراحت می‌کنند و شب‌ها مشغول فعالیت می‌شوند. آن‌ها می‌توانند از درختان کوتاه بالا بروند. در ضمن شناگرهای ماهری هم هستند.

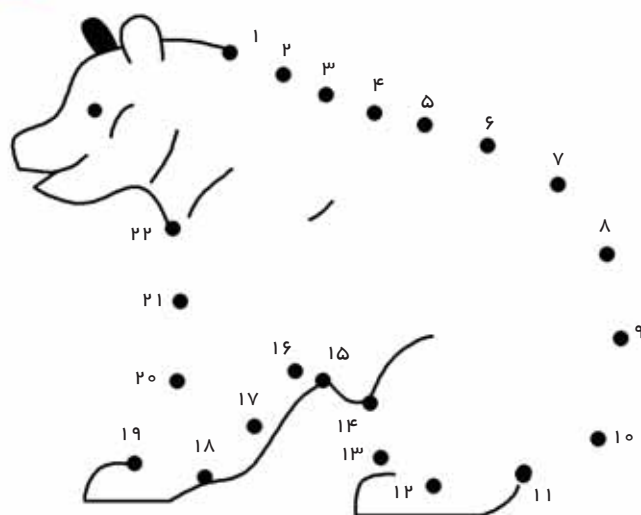
خرس قهوه‌ای با این‌که جانوران را می‌خورد، از میوه، دانه، ریشه و جوانه هم تغذیه می‌کند. او عسل را خیلی دوست دارد. در بهار علف‌های تازه و قارچ هم می‌خورد؛ ولی به‌خاطر بدن بسیار بزرگش، بزرگ‌ترین گوشت‌خوار ایران است.

خرس قهوه‌ای ایرانی خیلی بزرگ است و قد بلندی دارد؛ اما گوش‌هایش کوچک و گرد هستند. دم خرس قهوه‌ای زیاد مشخص نیست. رنگ توله خرس‌ها بیشتر قهوه‌ای تیره است.





● نقطه های سیاه را
به هم وصل کن و بعد آن را
رنگ کن!



آرش: سلام خانم! به پارسا اجازه می‌دهید
بیاید با ما فوتبال بازی کند؟
مادر پارسا: نه! امروز هوا خیلی سرد است.
آرش: پس حداقل به توپش اجازه بدهید با
ما بازی کند!



علیرضا شفیعی فر



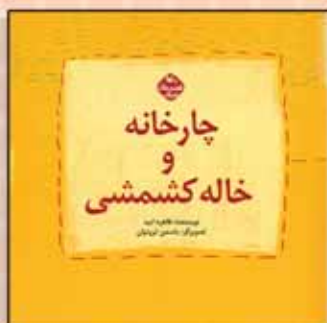
اولی: من به جز فارسی در تمام درس‌هایم
پایین‌تر از انتظار بودم.
دومی: پس چه‌طور فارسی‌ات پایین نشده؟!
اولی: چون روز امتحان فارسی غایب بودم.

پدر: پسر، در درس ریاضی پیشرفتی داشته‌ای؟
پسر: الان جمع بستن صفرها را
یاد گرفته‌ام؛ ولی هنوز در
جمع بستن بقیه‌ی
اعداد مشکل دارم!





نام کتاب: گردچین
طرح و نوشته: مهدی معینی
ناشر: سازوکار
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۶۱۸۹۳



نام کتاب: چارخانه و خاله کشمش
نویسنده: طاهره ایبد
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۴۱۱۵



نام کتاب: الاغ قاضی
بازنویسی: سید سعید هاشمی
ناشر: نشر براق
تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۳۶۶۳-۵



▲ پدر: مدرسه رفتن چه طور است پسرم؟
پسر: راستش مدرسه رفتن خوب است، برگشتن به خانه
هم همین طور؛ اما من خیلی علاقه‌ی خاصی به زمان بین این
رفت و برگشت ندارم!

▶ اولی: ساعت چند است؟
دومی: نمی‌دانم. ساعت ندارم؛ ولی الآن
آواز می‌خوانم معلوم می‌شود....
آی ی ی...
همسایه: چه قدر سر و صدا
می‌کنید! مگر نمی‌دانید ساعت
۱۱ شب است.



آسیاب

● یگانه مرادی لاکه

روزی بود. روزگاری بود. آسیابی بود. آسیابانی بود. آسیابان، گندم‌های روستاییان را در آسیابش آرد می‌کرد. آسیابان وضعش خوب بود. تا این‌که خشکسالی شد. کاشت گندم کم شد و جیب آسیابان خالی.

آسیابان به شهر رفت تا کار تازه‌ای پیدا کند؛ ولی هر چه گشت کاری پیدا نکرد. چون کاری جز آسیابانی بلد نبود. بعد از چند روز پس‌اندازش تمام شد. روی پله ساختمانی نشست. صدایی شنید. خوب نگاه کرد. دو گربه‌ی سیاه و سفید زیر سطل زباله نشسته بودند و با هم حرف می‌زدند.

گربه‌ی سفید پرسید: «این مرد را می‌شناسی؟»

● تصویرگر: رضا مکتبی

گربه‌ی سیاه گفت: «نه؛ ولی انگار بی پول است.»
گربه‌ی سفید گفت: «اما اگر این سطل زباله را بگردد،
حتماً گنجی پیدا می‌کند.»
گربه‌ی سیاه جواب داد: «پس کاش حرف‌های ما را بشنود.»
آسیابان از جا پرید. سطل زباله را خوب گشت؛ اما
جز چند بطری پلاستیکی، چند جعبه مقوایی و چند
شیشه‌ی خالی چیزی پیدا نکرد. با خودش گفت: «ای
آسیابان! از گرسنگی دیوانه شده‌ای. صدای گربه‌ها را
می‌شنوی و در آشغال‌ها دنبال گنج می‌گردی!»
آسیابان دوباره روی پله نشست. باز صدای گربه‌ها
را شنید. گربه‌ی سیاه گفت: «خجالت نمی‌کشی؟ چرا
این مرد بیچاره را سرکار گذاشتی؟ گنج کجا بود؟»
گربه‌ی سفید گفت: «گنج هست؛ اما به دست آوردنش
زحمت دارد. اگر این مرد همین بطری‌های پلاستیکی
را به کارخانه ببرد، پول خوبی گیرش می‌آید.»
آسیابان بلند شد. رفت و همین کار را کرد و پولی
به دست آورد.
یک هفته کار آسیابان این بود؛ اما هفته‌ی دوم وقتی
پلاستیک‌ها را به کارخانه برد، دید در کارخانه

بسته است. پلاستیک جمع‌کن‌ها پشت در ایستاده
بودند. هیچ‌کس نمی‌دانست چه شده. رئیس کارخانه
آمد و گفت: «دستگاه پلاستیک خردکن سوخته.
فقط تیغه‌اش مانده. باید بقیه دستگاه‌ها را بفروشم و
کارخانه را تعطیل کنم.»
آسیابان پرسید: «می‌شود من پلاستیک‌ها را خرد کنم؟»
رئیس گفت: «اگر بتوانی، پول خوبی به تو می‌دهم.»
آسیابان گفت: «تیغه را به من بدهید، شاید بتوانم.»
آسیابان به طرف آسیاب راه افتاد. رئیس و پلاستیک
جمع‌کن‌ها و گربه‌ها هم به دنبالش! آسیابان تیغه را
روی آسیاب وصل کرد. پلاستیک‌ها را توی آن
ریخت و روشن کرد. آسیاب تکان خورد. صداهای
عجیب و غریب داد. بعد پلاستیک‌های خرد و ریز
شده از دهانه آن بیرون آمد.
رئیس با شادی گفت: «به‌به! این خیلی بهتر است.»
بعد از آن رئیس، کارخانه‌اش را به روستا برد و
با آسیابان شریک شد. مردم روستا هم در کارخانه
مشغول کار شدند؛ اما همه منتظر بودند تا خشکسالی
تمام شود و مزرعه‌ها دوباره سبز شوند.

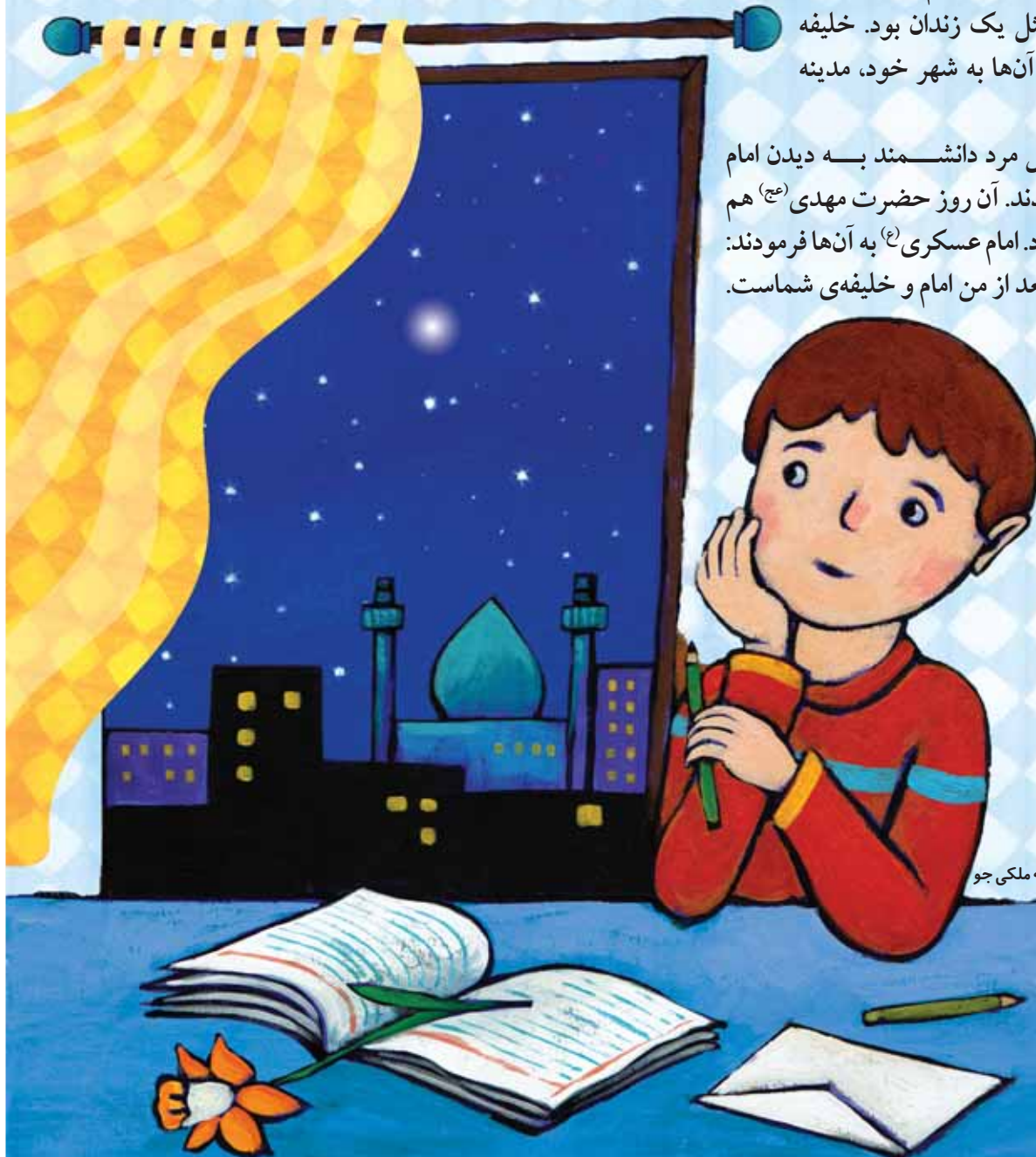
اومی آید

از او اطاعت کنید و از هم جدا نشوید.
تا این که امام زمان (عج) به فرمان خدا از چشم های مردم
غایب شدند.
هر وقت خداوند بخواهد، امام زمان (عج) ظهور می کند و
به کمک دوستانش دنیا، پر از مهربانی و دوستی می شود.

نام تنها فرزند امام حسن عسکری (ع) «مهدی» است.
حضرت مهدی (عج) در شهر سامرا (در کشور عراق) به
دنیا آمد. دشمنان شنیده بودند که او انسان ها را از ظلم
و ستم نجات می دهد. پس می خواستند او را بگیرند و
بکشند.

شهر سامرا برای امام عسکری (ع) و
خانواده اش، مثل یک زندان بود. خلیفه
اجازه نمی داد آن ها به شهر خود، مدینه
بروند.

یک بار چهل مرد دانشمند به دیدن امام
عسکری (ع) آمدند. آن روز حضرت مهدی (عج) هم
در کنار پدر بود. امام عسکری (ع) به آن ها فرمودند:
«این کودک، بعد از من امام و خلیفه ی شماست.»



● تصویر گر: عاطفه ملکی جو

عکس تکی

● مهری ماهوتی

سبزه‌ها خیس و علف‌ها همه تر
ملخک آمده دستش به کمر

شنلی سبز سر شانه‌ی او
می‌رود عکس بگیرد لب جو

می‌نشیند لب جو کج کجکی
ابر می‌گیرد از او عکس تکی

● تصویرگر: شیوا ضیایی

بستنی بخور کاردستی بساز

.....
وسایل مورد نیاز: چوب بستنی، مقوای رنگی، انواع
کاغذ کادو، چسب مایع، قیچی، مداد برای طراحی و
وسایل نقاشی.
.....

طرح و اجرا: فاطمه رادپور



ابتدا طرح یک حیوان را روی مقوّا می کشیم. طرح حیوان به دو قسمت تقسیم می شود. قسمت جلوی بدن و قسمت عقب، که مثل هم است. در قسمت جلوی بدن، سر حیوان را اضافه می کنیم. و برش می زنیم. چشم، گوش و بینی را روی صورت حیوان نقاشی می کنیم و یا با کاغذ رنگی، آن را کامل می کنیم. دو شکاف روی قسمت جلو و عقب ایجاد می کنیم. این شکاف ها باید ردیف یکدیگر باشند تا چوب بستنی درون آن ها قرار گیرد.





کلاغ کوچولو ودوستش

● نویسنده، طراح و مجری عروسک‌ها:
نجمه قاسم‌زاده عقیانی

بچه‌ها!
شما می‌توانید به جای
استفاده از گفت‌وگوهای این
متن از گفت‌وگوهایی که برای شما
آسان‌تر است استفاده کنید و یا
داستانی را خودتان طراحی کنید
و آن را نمایش دهید.

کلاغ چوب‌ها را جمع می‌کند و آشیانه را درست می‌کند. باید مراقب
باشی از توی لانه پایین نیفتی.

کلاغ کوچولو (با بد اخلاقی): من گرسنه‌ام غذا می‌خواهم.
(مامان کلاغ پروازکنان می‌رود. بچه روباه از پشت درخت بیرون
می‌آید.)

بچه روباه (با خنده): دعایت کرد؟ یک بار مامان روباه، من
را دعوا کرد؛ من هم با او قهر کردم و غذا نخوردم.

(مامان کلاغ در حالی که غذایی به نوکش گرفته، پروازکنان می‌آید.)
مامان کلاغ (با مهربانی): این هم یک غذای خوش مزه برای
جوجه‌ی عزیزم.

کلاغ کوچولو (با عصبانیت): من کرم دوست ندارم. من قهرم.
(مامان کلاغ با ناراحتی پرواز می‌کند و می‌رود؛ بچه روباه از پشت
درخت بیرون می‌آید.)

بچه روباه (با خوش حالی): خوب شد که با مامان کلاغ قهر
کردی.

کلاغ کوچولو: ولی من گرسنه‌ام.
بچه روباه: بیا به کنار رودخانه برویم. آنجا غذاهای
خوش مزه پیدا می‌شود.

کلاغ کوچولو: ولی من که پرواز بلد نیستم.
بچه روباه: من هم بلد نیستم؛ ولی با پاهایم می‌دوم و
می‌روم.

کلاغ کوچولو: یعنی من هم می‌توانم مثل تو بدوم.

شخصیت‌ها: کلاغ کوچولو، بچه روباه، مامان کلاغ

صحنه‌ی اول: یک درخت در جنگل که روی آن لانه‌ی
مامان کلاغ قرار دارد.

(بچه روباه کنار درخت نشسته است. کلاغ کوچولو از داخل لانه
سُرک می‌کشد.)

کلاغ کوچولو: کجایی دوست من؟ من تو را نمی‌بینم.
بچه روباه: همین جا کنار درخت. اگر دیواره‌ی لانه را
خراب کنی، هر جا باشم من را می‌بینی. (جوجه کلاغ با نوکش
چوب‌های دیواره‌ی آشیانه را به بیرون پرت می‌کند.)

کلاغ کوچولو (با خوش حالی): چه خوب شد... هم تو را
بهتر می‌بینم، هم جنگل را. (پاهای کلاغ کوچولو به شاخه‌های
اطراف لانه گیر می‌کند و از لانه آویزان می‌شود.) ای وای! چرا همه
چیز برعکس شده است؟

بچه روباه (می‌خندد): همه چیز سر جایش است، تو از
درخت آویزان شده‌ای. (مامان کلاغ پروازکنان می‌آید. کلاغ
کوچولو را داخل لانه می‌کشد.)

مامان کلاغ (با ناراحتی): چرا لانه را خراب کردی؟! (مامان

می‌روی. (مامان کلاغ می‌آید و با نوک و بال‌هایش به بچه روباه می‌زند. بچه روباه هم کلاغ کوچولو را آزاد می‌کند.)
 مامان کلاغ: جوجه‌ی عزیزم پرواز کن! (کلاغ کوچولو بال‌هایش را به هم می‌زند و پرواز می‌کند. بچه روباه با پنجه‌هایش مامان کلاغ را زخمی می‌کند و می‌رود.)

صحنه‌ی دوم: لانه‌ی مامان کلاغ

(مامان کلاغ با پر و بال زخمی داخل لانه نشسته‌است. جوجه کلاغ پروازکنان می‌آید و غذایی از نوکش آویزان است.)
 کلاغ کوچولو: مامان کلاغ! برایت غذا آورده‌ام... باید غذا بخوری تا زود خوب شوی. (مامان کلاغ غذا را می‌خورد.) الان می‌روم و از رودخانه برایت آب هم می‌آورم. (کلاغ کوچولو پروازکنان می‌رود.)

بچه روباه: بله! تو هم پا داری. (مامان کلاغ با غذا پروازکنان می‌آید. بچه روباه پشت درخت قايم می‌شود. مامان کلاغ غذا را جلوی کلاغ کوچولو می‌گذارد.)
 مامان کلاغ: کلاغ کوچولو! غذایت را بخور باید تمرین پرواز کنیم.
 کلاغ کوچولو (با لجبازی): من غذا نمی‌خواهم... آب می‌خواهم. (مامان کلاغ می‌رود.)
 بچه روباه (می‌خندد): مامان کلاغ مثل جوجه‌های یک روزه به تو آب و غذا می‌دهد... تو بزرگ شده‌ای باید مثل من خودت آب و غذا بخوری. حالا پیر پایین با هم به کنار رودخانه برویم. (کلاغ کوچولو از توی لانه پایین می‌پرد.)
 کلاغ کوچولو (با خوش حالی): حالا می‌توانیم با هم کنار رودخانه غذای خوش مزه بخوریم.
 بچه روباه: همین جا هم می‌توان غذای خوش مزه خورد.
 کلاغ کوچولو: این‌جا؟
 بچه روباه: بله! این‌جا هم می‌شود یک کلاغ کوچولوی تپل و خوش مزه خورد. (بچه روباه کلاغ کوچولو را می‌گیرد.) خیلی هم چرب و نرمی و از گلویم راحت پایین



اول من!

هدی حدادی





● علی حیدری



از زمانی که شمع تولد را روشن کنیم، ۲۵ دقیقه طول می‌کشد تا خاموش شود. اگر ۱۰ شمع تولد را با هم روشن کنیم و کسی آن‌ها را فوت نکند، این شمع‌ها چه مدتی روشن می‌مانند؟

۱

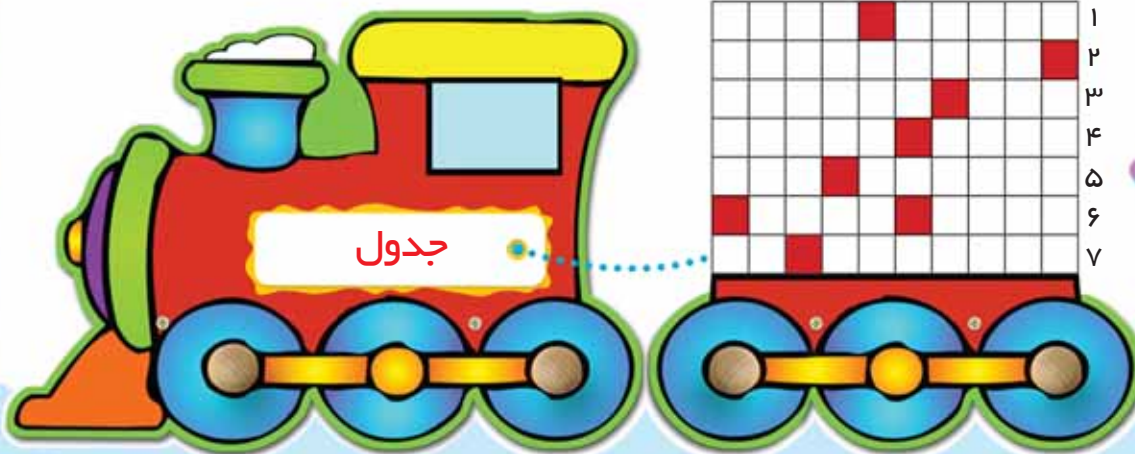


● زهرا اسلامی

۲



۱. مقبره‌ی حافظ در این شهر است. نخستین فصل سال.
۲. نام دیگر قطار.
۳. از روستا بزرگ‌تر است. ورزش مورد علاقه‌ی بیشتر پسرها.
۴. پهلوان شاهنامه. مزه‌ی قند و شکر.
۵. سفره‌ی عید نوروز. در رگ جریان دارد.
۶. به معنی بزرگ‌تر و نامی برای پسرها. یار مهربان.
۷. در زمان آتش‌سوزی و خطر به کمک ما می‌آید. با آن راه می‌رویم.



جدول

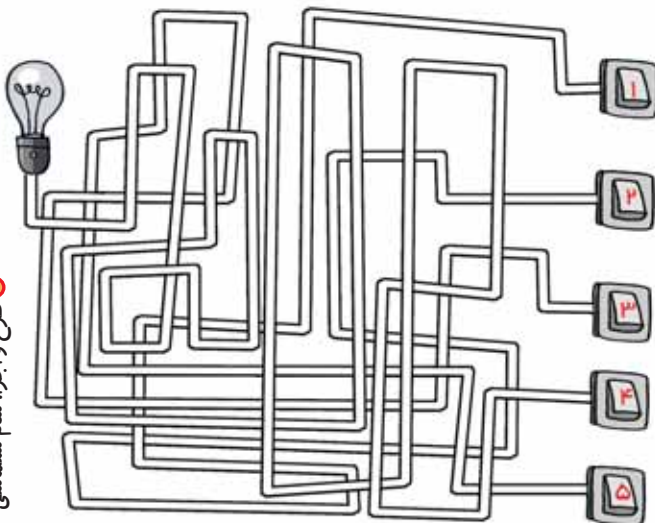
بگرد و پیدا کن

۳

موشی با کدام کلید می‌تواند چراغ را روشن کند؟



● طرح و اجرا: سام سلماسی



ایست

احمد شهدادی

یک نفر به عنوان گرگ انتخاب می شود. بقیه ی بازیکنان از گرگ دور می شوند. گرگ باید دنبال بازیکنان بدود. وقتی گرگ به بقیه نزدیک می شود، بچه ها باید کلمه ی «ایست» را بلند اعلام کنند و از حرکت بایستند، تا گرگ نتواند آن ها را بگیرد.

اگر قبل از آن گرگ بازیکنی را گرفت، همان بازیکن گرگ می شود و بازی را ادامه می دهد. این بازی را در قشم به این صورت انجام می دهند.

* در استان شما این بازی را چگونه انجام می دهند؟
آن را بنویس و برای ما بفرست.

تصویر گر: حدیثه قربان



خوشمزه و
خوردنی

بادمجان کباب

• زهرا اسلامی

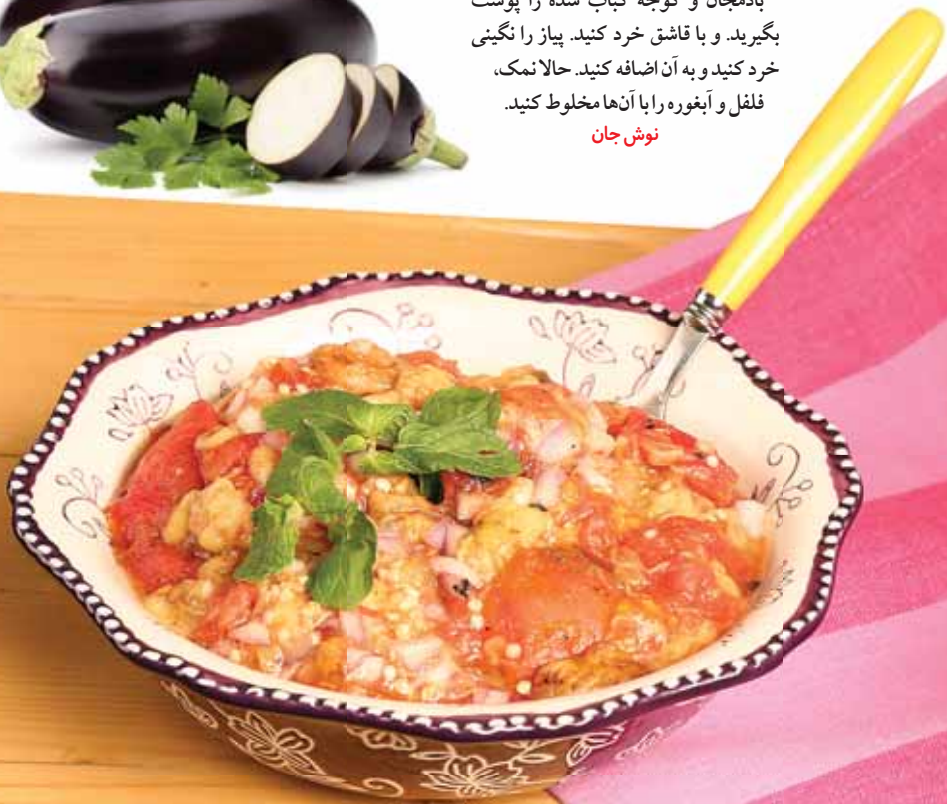
مواد لازم:

- بادمجان کباب شده: ۳ عدد متوسط
- گوچه کباب شده: ۳ عدد متوسط
- پیاز: یک عدد کوچک
- نمک و فلفل سیاه: به مقدار لازم
- آبلغوره: ۲ قاشق غذاخوری

با کمک پدرک تهرها

بادمجان و گوچه کباب شده را پوست بگیرید. و با قاشق خرد کنید. پیاز را نگینی خرد کنید و به آن اضافه کنید. حالا نمک، فلفل و آبلغوره را با آن ها مخلوط کنید.

نوش جان



چمدان مادر بزرگ

مادر بزرگ می‌خواهد به مسافرت برود. او همه‌ی لباس‌هایش را جمع کرده. چند چیز دیگر هم می‌خواهد با خودش ببرد. آن‌ها را پایین صفحه می‌بینی. با قیچی و با توجه به خانه‌های هر وسیله، آن‌ها را جدا کن و طوری در چمدان بچین که تمام خانه‌های آن پر شوند.

